

# نُدبہ

[نمایشنامہ]

# برام بیضا

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

## فهرست نسخه خوان:

### زنهارها

مونس. منظر. مستوره. فتنه. هاجر. معصومه. جمیل. گلباجی. زینب.

### مردها

پدر. عبیدالله. الماس. منشی صاحب جمع. حاج نیلفروش.  
حاج ساعتی. میرنذاف. میرشالچی. میرباقی خندق آبادی.  
میرمطهر دلواری. دواچی. دربندی. کوچه مرد خیمه دار.  
شاگرد دارالمعلمین. شاگرد دارالفنون. شبیه یکم و دوم و سوم.  
باجلان. خان پاشا. غیرت. قزاقان. سرکرده قزاقان. رئیس سربازان.  
رئیس مجاهدان. پسر وکیل شاهرودی. جوان صندوقدار.  
مرد عبا به سر. مرد گل به دست. سرباز. مشتری ها.

### نعش

مریدان ۴. سربازان ۵. مجاهدان ۵

### صحنه

سکوی گرد.

[نه زن - صبحه زنان - می ریزند روی سکو؛ گونه

می خراشند و بر سر و سینه می زنند و گریبان چاک

می دهند؛ عزاداری]

زنان وای ی، وای ی؛ وای -

دسته ی یکم وای تو خواهر!

درد غریبی؛ فدای تو خواهر!

سپاه جور؛ قافله ی اشرار! اسیر آن قوم ستمکار!

دسته ی دوم وای - وای تو خواهر!

دسته ی یکم سپاه شرر، تشنه ی خون؛

خیل ستمدیده، زار و نگون!

دسته ی دوم تو چرا، تو چرا، تو چرا خواهر؟

دسته ی یکم فدای مظلومی ات، فدای دلخونی ات؛

دل شده چاک از غریبی ات خواهر.

مونس [گریبان] کدام خانه، کدام سامان؟

ماییم و هزار درد بی درمان.

زنان وای تو؛ وای تو خواهر.

مونس [گریبان] بیماری ات دل خون کرد؛

بیزاری ات روی زرد؛

درد گذاشتی روی درد!

زنان فدای تو؛ وای غریبی ات خواهر.

مونس [گریبان] گرانی یک سال، قحطی دیگر سال

انصاف نیستشان یک منقال!

قوم دغا؛ قول دغل -

به غدر و ریا گشته مثل!

زنان خون دلت وای! آب و گلت وای!

فته [ناگهان می نازد] گریه چه درمان می کند؟ جان به تن زینب که

می دهد؟ برای خودتان گریه کنید که مانده اید؛ که زنده اید؛

که مرد به دنیا می آورید! که می زایید؛ اینهمه سر! اینهمه

بی صفتی! قاتلان را شما زایدید. زورگویان را شما زایدید.

بی درد مردمان را شما زایدید. شما بیدلان؛ گریستن تا

کی؟ گریه قحطی را برانداخت؟ گریه برای ما نان شد؟

گریه طاعون و همیشه را درمان کرد؟ داد از قداره بند و

باغگیر و مفت خور! داد از شحنه و محتسب! از قشونی و

عسکر! از مستبد و مشروطه چی!

زنان وای - وای تو زینب!

فدای رنجوری ات؛ فدای دلخونی ات.

درد غریبی ت؛ وای تو زینب.

هاجر [بکدغه می ماند] چقدر خوش صورت بود؛ آن روز که از در

آمد. اول بار مثل تصویر شمایل بود. صورتش یادم است که

مثل روز روشن بود.

گوهر یادم است. یادم است! واقعه پشت در بود؛ همه جا به هم

ریخته. بلوای گیرودار بود؛ آن روز که زینب به خانه ی ما

آمد؛ با آن دو مرد؛ پدرش، و نامزد.

[یک مرد مسن، یک مرد جوان، و زینب وارد می شوند

و سکو را می گردند؛ می ایستند. خنده ی زنها. جمیل

کلفت سیاه بلند می شود؛ الماس دربان پیر می دود]

جمیل صدای در! آهای الماس؛ صدای در! غریبه! این صدای در

آشنا نیست!

گُلجایی رو بگیرد دخترها. باز یک صاحب منصب! اول روز بهتر

از ظهر یا شب نیست. باج خوران همیشه پشت درند. یا الله،

هرکس پی کاری. الماس اول از دریچه نگاه کن.

الماس از دریچه نگاه می کنم و می بینم؛ اینجا یک زن پوشیده

است و دو مرد سوخته. به نظر غریب اند. چه باید کرد؛ من

شغلم را با سلطنت دنیا هم عوض نمی کنم. بیایید؛ در

به روی شما باز است!

[شلوغی زنها آرام می شود؛ گُلجایی و سه تازه وارد

روبروی هم]

پدر گفتم بُگذارمش خدمت شما. یتیم کجا برود جز یتیم خانه؟  
هر خانمی کردید دیگر بزرگی شما. مادر ندیده شما مادری  
کنید. صغیر تا این سن سلامت، غمباد اگر نیاورد هیئات  
معجزه کاری است. دست خانم را بوس زینب. بزرگی را چه  
دیده‌ای که از محبت جهیزی برای دختر دست بالا کنند.  
دیگر خانمی از خانمهاست. عُبیدالله شیرینی خورده‌اش  
کاری در قزاقخانه‌ی مبارکه برایش هست. اگر مرخص  
فرمودید، گاهی رفع دلتنگی سری بهش بزنند. دختر جان  
خدمت کن که خانم بهتر از این در مُلک عالم پیدا نمی‌کند.  
برویم عُبیدالله!

گُلجایی الماس یک اتاق! جمیل رختخواب می‌خواهیم؛ حساب  
خوراک دستت هست؟  
جمیل یک پیمانۀ اضافه. چشم گُلجایی.

گُلجایی این اسم من جلوی تازه‌وارد نیست! باجی کنایه از رییس؛  
اما اسم من شاه‌گُل بود؛ و آنهایی که اصالتی دارند می‌دانند  
از چه خون و طایفه‌ای بودم. [به زینب] روبنده‌ات را بردار.  
بچرخ. بوی فضولات می‌دهی!

زینب بوی مرغانی است. فضولی نباشد در گاری بین زنبیل‌ها  
قایم کردند؛ از نگاه قره‌سوار و یاورِ فوج دروازه.

گُلجایی پس سخت آمدی. چیزی هم دیدی؟  
زینب یک جا طبل و شلاق بود. میدان اعدام‌کننده و تبر هم بود.  
گوهر تو وحشت کردی!

زینب اولین سفرم بود.

گُلجایی چادرت را بردار. چه کارها بلدی؟

زینب ظرف شستن.

گُلجایی سینی را بگردان.

زینب [می‌گرداند] لباس شستن.

معصومه مدتها لباس می‌شست!

زینب غذا پختن.

منظر زیاد بلد نبود؛ یا من خوشم نیامد. سلیقه نداشت!

زینب وصله کردن.

مونس جورابهام؛ جورابهام را وصله کرد! سوزن زدن؛ گلدوزی؛

خیلی کم!

زینب جارو کردن.

گوهر دروغ می‌گفت. راضی نبود. خاک هوا می‌کرد. یک‌بار

دیدمش اشک می‌ریخت!

مستوره دلتنگ بود!

منظر منتظر بود!

هاجر حوصله‌ی همه را سر می‌برد!

زینب آب کشیدن!

گُلجایی سینی را بگردان. همه دهن شیرین کنند؛ مولود اولیاست!

زینب آب کشیدن.

منظر یک دفعه گفتی!

زینب نان پختن.